

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

## مقدمه‌ی مبحث اهل بیت علیهم‌السلام (حدیث معرفت به نورانیت)

**کلیدواژه‌ها:** حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نورانیت، سلمان فارسی، ابوذر، اقامه‌ی ولایت، اقامه‌ی نماز، مؤمن امتحان شده، خاشعان، نور واحد، منذر، هادی، انتهای مسیر کمال، عارف اهل بصیرت، مقصّر، ناصب.

روزهای ماه گرامی و عظیم‌القدر رجب را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاریم. خوشا به حال رجبیون که از لحظات و دقایق روزها و شب‌های این ماه الهی بهره‌مند می‌شوند و نهایت استفاده را می‌برند! روزها را به روزه و یاد حق می‌گذرانند و شب‌ها را به قیام و نماز و تلاوت قرآن و ذکر خدای متعال احیاء می‌دارند و آن را مرکبی برای وصال و لقاء الهی قرار می‌دهند.

امروز یازدهم ماه رجب است. بین دو عید بزرگ قرار گرفته‌ایم؛ عید میلاد جوادالائمه علیهم‌السلام و عید میلاد امیرالمؤمنین و سیدالوصیین، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام که در سیزدهم رجب سال بیست‌وسوم قبل از هجرت واقع شد؛ میلاد مولود عظیمی که تولّد او در بین همه‌ی انبیاء، اولیاء، مرسلین و صلّحای تاریخ خلقت منحصر به فرد است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کعبه به دنیا آمدند؛ آن هم به صورتی اعجاز‌آمیز. وقتی مادر آن بزرگوار به کعبه و خدای کعبه پناه برد، کعبه شکافت و فاطمه بنت‌اسد علیها‌السلام وارد کعبه شد و زنان بزرگ و حوریان پاک و مطهر بهشتی، برای تولّد امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کمک فاطمه بنت‌اسد علیها‌السلام آمدند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کعبه به دنیا آمدند.

مقایسه‌ای که معمولاً بین میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام و عیسی بن مریم علیها السلام می‌شود، والایی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را به خوبی نشان می‌دهد. عیسی بن مریم علیها السلام پیامبر اولوالعزم الهی است؛ اما هنگامی که مادر او درد زایمان را احساس کرد، از جانب حق فرمان صادر شد که معبد را ترک کن و برو در کنار درخت نخل خشکیده‌ای در صحرا فرزندت را به دنیا بیاور. مریم علیها السلام در معبد حضور دارد و برای تولد عیسی بن مریم علیها السلام، پیامبری که در لطافت‌های معنوی و الهی فوق‌العاده است و در صورت ظاهر، اصلاً پدر خاکی ندارد و پدرش آسمانی است، امر شد که مریم! معبد را ترک کن؛ اما خداوند، فاطمه بنت‌اسد علیها السلام را به خانه‌ی خود دعوت کرد؛ دیوار کعبه شکافت و فاطمه بنت‌اسد علیها السلام برای تولد امیرالمؤمنین وارد کعبه شد. گویا ابراهیم خلیل علیه السلام و پیش از او، آدم ابوالبشر علیه السلام، همگی با ساختن و تجدید بنای کعبه مقدمه‌چینی کردند تا محل تولد مناسبی برای امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم کنند؛ و در طول تاریخ، انسان‌های موحد، این همه دور محل میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام طواف کرده‌اند! همان طور که بارها اشاره کرده‌ایم، کعبه، صورت تجسم‌یافته‌ی حقیقت دل است در عالم خاک؛ و میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام در دل کعبه، حقیقت والایی دارد که میلاد حقیقت ولایت در دل اهل ایمان و اهل توحید است.

میلاد این امام بزرگوار را به محضر فرزند بزرگوار ایشان، حضرت بقیة‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه و همه‌ی ارادتمندان، دل‌دادگان، دل‌سپردگان، پیروان و دوستداران این امام بزرگوار، تهنیت عرض می‌کنم و امیدوارم خدای متعال این نعمت بزرگ ولایت را که نصیب ما کرده است، تا قیامت در نسل ما مستدام بدارد و حقیقت ولایت را در جان ما آشکار کند؛ و بتوانیم این میلاد را در جان خودمان هم جشن بگیریم؛ همان طور که در عالم بیرون و در جنبه‌ی آفاقی، میلاد این آیت اکبر الهی را که فرمودند: **لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي**<sup>۱</sup> برای خدا آیه و نشانه‌ای بزرگتر از من علی وجود ندارد، جشن می‌گیریم. امیدواریم همان طور که خدای متعال در آفاق ما را با امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا ساخت و پیوند ولایت آن حضرت را

۱. قمی، تفسیرالقمی، ج ۱، ص ۳۰۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۴۰.

به ما هدیه داد، در انفس و در جان و دل خودمان هم به دیدار امیرالمؤمنین علیه السلام نائل شویم و میلاد نور امیرالمؤمنین علیه السلام را در کعبه‌ی دل خودمان هم جشن بگیریم؛ چنان که خدای متعال می‌فرماید: **سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ**<sup>۲</sup> من آیات خودم را در آفاق (جهان بیرون) و در انفس (جهان درون) به آنها نشان می‌دهم. آمین!

خدا توفیق داده است در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام در مناسبت‌های مختلف خدمت عزیزان صحبت کرده‌ام. مراجعه‌ی دوستان به فایل‌های صوتی صحبت‌های گذشته می‌تواند بخش عمده‌ای از بحث‌های مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام را دوباره به خاطره‌ها بیاورد. فکر کردم امسال در مورد حضرت چه بگویم؛ و این تناسب برنامه‌ریزی شده از جانب خدا، در جریان بحث‌های جلسه را به فال نیک گرفتم. ما از نظر سلسله بحث‌های کتاب *مصباح‌الهدی* به مبحث اهل‌بیت علیهم السلام رسیده‌ایم و روزی می‌خواهیم وارد این مبحث شویم که میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام را پیش رو داریم و در آستانه‌ی تولد این امام همام هستیم. این بود که به ذهنم آمد حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نوراتیّت را که همراه با ترجمه‌اش در انتهای کتاب *مصباح‌الهدی* نقل کرده‌ام مرور کنیم؛ چراکه در بحث‌های مربوط به فصل اهل‌بیت علیهم السلام کتاب *مصباح‌الهدی* هم، این حدیث کراراً مورد استناد قرار می‌گیرد و توجه و به‌خاطر داشتن آن بسیار ارزشمند است. خوب به خاطر دارم؛ خیلی سال قبل، شاید بیست‌وچند سال، نزدیک به سی سال قبل، وقتی علاقه‌مندی حاج‌آقا دولابی به این حدیث شریف، مکرّر در جلسات ابراز شد، متن عربی این حدیث در کتاب‌های حدیثی از جمله *بحارالانوار* مرحوم مجلسی وجود داشت؛ اما ترجمه‌ی فارسی برای این حدیث نبود. خدا توفیق داد متن عربی را همراه با ترجمه‌ای که از این حدیث کردم، به‌صورت یک جزوه‌ی کوچک تکثیر کردم و به دوستان جلسات ایشان دادم. ایشان خیلی خوشحال شدند و مدت‌ها هر جلسه دستور می‌دادند یکی از دوستان جلسه، حدیث معرفت به نوراتیّت را بخواند؛ چه متن عربی و چه متن فارسی شده، یعنی ترجمه‌ی آن را؛ مقید بودند و تا مدت‌ها هر جلسه این کار تکرار می‌شد، در

---

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳.

تمام جلسات روزهای مختلف هفته‌شان. و بعد به دوستان و علاقه‌مندان‌شان دستور دادند که این جزوه را در سجاده‌ی نمازتان بگذارید و هر روز آن را یک دور بخوانید تا از راه باطن با حقیقت این حدیث مرتبط شوید و ان‌شاءالله نور امیرالمؤمنین علیه السلام در جان شما بیشتر بدرخشد. با این مقدمه، به ذهن من آمد که مناسب‌ترین بحث برای مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام، یک دور خواندن این حدیث است؛ ولو معنا کردن آن، سریع و به اجمال باشد؛ تا یک آمادگی معنوی و روحی برای مبحث اهل‌بیت علیهم السلام که بحث بسیار بزرگ و سنگینی است، ایجاد شود. حدیث را که در صفحه‌ی ۴۷۶ کتاب مصباح‌الهدی است می‌خوانم.

### حدیث معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت: ۳

سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: ابوذَرِّ غِفَارِي، يَارَ بَرَجِسْتَهِي رَسُولَ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از سلمان فارسی، صحابی استثنایی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که رضایت الهی نصیب هر دوی آنها باد، سؤال کرد: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! (خطاب به سلمان فارسی) مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنُّورَانِيَّةِ: معرفت امام امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت چیست؟

قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضِ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ. اینجا سلمان رندی‌یی به خرج داد. نکته‌ی بسیار زیبایی است. خاطرتان هست؛ بارها در مصباح هم گفته‌ایم که شبان خوب، گله را سر همان چشمه‌ای می‌برد که خودش از آن آب می‌خورد؛ آنجا به آن آب می‌دهد. گله‌اش را زیر همان درخت و سایه‌ای می‌برد که خودش استراحت می‌کند؛ آنجا می‌خواباند و می‌گذارد استراحت کنند. شبان خوب، چنین شبانی است؛ لذا پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل‌بیت علیهم السلام دوستان‌شان را سر همان چشمه‌ای می‌برند که خودشان از آن نوشیده‌اند؛ سر چشمه‌ی عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ،<sup>۴</sup> سر چشمه‌ی عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ<sup>۵</sup> می‌برند. سلمان

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۱-۷ و یزدی حائری، علی، الزام‌النائب، ج ۱، صص ۳۶-۴۱.

۴. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۶.

۵. سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۲۸.

فارسی هم که درس آموخته‌ی شاگرد اول مکتب پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام است، همین کار را می‌کند. سلمان می‌داند؛ می‌تواند پاسخ ابوذر را بگوید؛ بگوید معرفت امیرالمؤمنین علی را به نورانیت چیست؛ اما نمی‌گوید. می‌گوید: بیا ای جُنْدَب! با همدیگر برویم این را از خود امیرالمؤمنین علی سؤال کنیم؛ یعنی برویم سر همان چشمه‌ای که من سلمان آب این معرفت را از آن نوشیدم؛ تو هم همان زلال معرفت را از همان چشمه بنوش. چرا از طریق جویبار من بنوشی؟!

**قَالَ فَاتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ:** ابوذر گفت: خدمت امیرالمؤمنین علی رفتیم؛ اما حضرت تشریف نداشتند و ایشان را نیافتیم. **قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ:** گفت: ما منتظر ماندیم تا امیرالمؤمنین علی تشریف آوردند. این هم نکته‌ی لطیفی است. اولیاء خدا خواسته‌های ما را بلافاصله نمی‌دهند. ما را در انتظار می‌گذارند تا اولاً این انتظار، استعداد کافی در ما ایجاد کند؛ و ثانیاً قدر عطایی را که به ما می‌شود، بیشتر بدانیم. اگر به محض اینکه گوهرهای بزرگ معرفت را درخواست کردیم، بلافاصله به ما بدهند، ما آنها را کم‌اهمیت تلقی می‌کنیم؛ اما اگر مدتی پشت در بمانیم، منتظر بمانیم، و بعد به ما عطا شود؛ گوارایی‌اش در کام ما خیلی بیشتر ظاهر می‌شود؛ قدر آن را بیشتر می‌دانیم و دیگر به سادگی آن را از دست نمی‌دهیم و نمی‌بازیم. [ابوذر گفت: منتظر شدیم تا حضرت تشریف آوردند.

**قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ:** امیرالمؤمنین که صلوات و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند: چه چیزی سبب شده که شما دو نفر به اینجا بیایید؟

**قَالَ جَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسَأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ:** عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، ما به محضر شما آمدیم تا در مورد شناخت و معرفت شما به نورانیت سؤال کنیم.

**قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمْ بِمُقَصِّرِينَ:** امیرالمؤمنین که درود خدا بر ایشان باد فرمودند: مرحبا بر شما! آفرین بر شما دو دوستی که در دین خودتان باوفا و متعهدید؛ مقصر

---

۶. جُنْدَب اسم ابوذر غفاری است. ابوذر کُنیه‌ی اوست. چون فرزندش «ذَر» بود، به او ابوذر می‌گفتند.

نیستید و در مسیر دین کم نمی‌گذارید؛ و به دنبال معرفت دینی در اوج قلّه‌ی آن هستید. به شناخت ظاهری من امیرالمؤمنین بسنده نکرده‌اید و آمده‌اید که به قلّه‌ی معرفت راه پیدا کنید. آفرین بر شما! **لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ يَا إِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ**. به هر دو شکل، روایت شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: قسم به جان من علی! که کسب معرفت من امیرالمؤمنین به نورانیت، بر هر مرد و زن اهل ایمان واجب است. همان‌طور که می‌دانید، مؤمن با مسلم فرق دارد. مسلم کسی است که به وحدانیت خدا و رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهد. مؤمن کسی است که اهل ولایت و محبت است و به خدا و اولیاء خدا دل سپرده است؛ لذا مقصود از مؤمن و مؤمنه، اهل ولایت و پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

**ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ**: امیرالمؤمنین علیه السلام که درود خدا بر ایشان باد، سپس فرمودند: ای سلمان و ای جندب! عرض کردند: لَبَّيْكَ یا امیرالمؤمنین. این لَبَّيْكَ گفتن به ولیّ خدا، یعنی همه‌ی هستی خود را در دسترس قرار دادن و عرضه کردن؛ با همه‌ی وجود اعلام حضور و پذیرش کردن و سر سپردن.

**قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدًا الْإِيمَانَ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ**: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: احدی ایمان را به حدّ کمال خود نمی‌رساند و به حدّ کامل مؤمن نمی‌شود، مگر زمانی که مرا به کُنْه مَعْرِفَتِم به نورانیت بشناسد و معرفت پیدا کند. بنابراین اگر کسی می‌خواهد به قلّه‌ی ایمان راه پیدا کند، راهش رسیدن به کنه معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت است.

**فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا**: هنگامی که شخص با چنین معرفتی [نسبت] به من شناخت پیدا کرد، خدای متعال قلب او را با ایمان امتحان کرده است؛ یعنی ایمان او را مَحَك زده، و ایمانش تأیید شده و سینه‌ی او را برای اسلام گشاده کرده است. چنین فردی با شناخت من به کُنْه معرفتیم به نورانیت، یک عارف روشن‌بین شده است.

**وَ مَنْ قَصَرَ عَنِ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ**: اما کسی که کوتاهی کرد، کوتاه آمد و این راه معرفت را تا انتها طی نکرد، **فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ**: چنین فردی اهل شکّ و تردید در دین و ایمان است. این فرد اهل ایمان نیست.

یا سَلْمَانُ وَا یا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. این خطاب‌ها خیلی معنا دارد. گویا امیرالمؤمنین علیه السلام پله‌پله اینها را صدا می‌زنند و به یک افق بلندتر می‌آورند و این دو هم پذیرا می‌شوند و لبیک می‌گویند. حضرت فرمودند: ای سلمان و ای اباذر! عرض کردند: لبیک یا امیرالمؤمنین؛ یعنی با همه‌ی وجود آماده‌ی پذیرشیم.

قَالَ عليه السلام مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ: معرفت من به نورانیت، همان معرفت خدای عزوجل است؛ و معرفت خدای عزوجل، معرفت من امیرالمؤمنین به نورانیت است. می‌بینید حقیقت ولایت و حقیقت توحید، در چه نقطه‌ای دیگر تعدد ندارد؛ دو تا نیست؛ یکی است. معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت، معرفت‌الله است و معرفت‌الله، معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نورانیت است. جمله‌ی زیبای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام در مورد معرفت‌الله<sup>۷</sup> در آن حدیثی که در مباحث درس‌هایی از مکتب عاشورا خدمتتان عرض کردم نیز [همین مضمون را دارد]. ایشان فرمودند: خدای متعال بندگان را نیافرید، مگر برای معرفت‌الله. بعد حضرت توضیح دادند: معرفت‌الله، معرفت اهل هر زمان است به امام خود؛ امامی که خدای متعال او را واجب‌الاطاعه و مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ قرار داده است؛ یعنی حقیقت معرفت‌الله و حقیقت معرفت‌الولی، در اوج قلّه‌ی خود به یک نقطه ختم می‌شود.

وَهُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنْفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»<sup>۸</sup>: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: و این همان دین خالص و اسلام نابی است که خدای تعالی در قرآن فرمود: امر نشدند مگر به اینکه خدا را با اخلاص تمام بندگی کنند؛ دین حنیف، پاک و یکتاپرستانه‌ای داشته باشند و نماز را به پا بدارند و زکات بدهند؛ و این دین استوار و قیّم است. آن دین خالص و قیّم، همان معرفت من امیرالمؤمنین به نورانیت است.

۷. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲ و کراچی، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۸.

۸. سوره‌ی بینه، آیه‌ی ۵.

يَقُولُ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَنِيفَةُ الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: اينکه قرآن فرمود: **وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**، در واقع [مقصودش اين است که] اينها امر نشدند، مگر به نبوت پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن، همان دين خالص است؛ دين پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ دين آسان و سهلی است که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است.

**وَ قَوْلُهُ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ**. خدای متعال در ادامه ی آیه فرمود: **وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ**. آیه این بود: **وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَ يُقِيمُوا الصَّلَاةَ**. آن یکتاپرستی، آیین رسول الله صلی الله علیه و آله و پذیرفتن نبوت پيامبر صلی الله علیه و آله است. حال، اقامه ی صلاة چیست؟ **وَ قَوْلُهُ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ فَمَنْ أَقَامَ وَلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ**: هر کس ولایت مرا بر پا داشت، نماز را بر پا داشته است.

**وَ إِقَامَةُ وَلَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ**: و بر پا داشتن ولایت من، بسیار دشوار و صعب است؛ به گونه ای که جز ملک مقرب یا پيامبر مرسل، یا بنده ی مؤمنی که خدا قلب او را با ایمان امتحان کرده باشد، دیگری قدرت اقامه ی ولایت مرا ندارد.

**فَالْمَلَكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ**: ملک و فرشته هنگامی که مقرب نباشد، قدرت تحمل بار ولایت من علی را ندارد. **وَ النَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ**: نبی هم هنگامی که رسول نباشد، قدرت تحمل بار ولایت مرا ندارد. همان طور که می دانید، همه ی انبیاء، مرسل و رسول نبودند. **وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُمْتَحَنًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ**: و مؤمن هم هنگامی که قلبش آزموده به ایمان نباشد، تحمل بار ولایت من علی را ندارد؛ و نمی تواند حامل معرفت من به نورانیت شود؛ نمی تواند ولایت مرا اقامه کند.

**قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَ مَا نَهَايْتَهُ وَ مَا حَدَّهُ حَتَّى أَعْرِفَهُ**: سلمان عرض می کند یا امیرالمؤمنین! مؤمنی که شما می گوئید اگر قلبش به ایمان امتحان شده باشد، می تواند ولایت شما را اقامه کند، کیست؟ نهایت درجه و کمال این مؤمن کجاست؟ حدّ و مرز ایمان چیست؟ بفرمایید تا من به آن معرفت و شناخت پیدا کنم.



قَالَ عِيسَىٰ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ: اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به سلمان فرمودند: يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ! قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا اَخَا رَسُوْلِ اللّٰهِ: عرض کردم: لبّیک ای برادر رسول خدا. قَالَ الْمُؤْمِنُ الْمُمْتَحَنُ هُوَ الَّذِي لَا يُرَدُّ مِنْ اَمْرِنَا اِلَيْهِ شَيْءٌ اِلَّا شَرِحَ صَدْرُهُ لِقَبُوْلِهِ وَ لَمْ يَشْكُ وَ لَمْ يَرْتَبْ: اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: مؤمن امتحان شده و امتحان داده، کسی است که از امر ما هیچ چیز به او ارجاع نمی‌شود، مگر اینکه خدا سینه‌ی او را برای قبول و پذیرا شدن آن باز کرده است؛ و در آن زمینه تردید نمی‌کند و دچار شک نمی‌شود. هرچه هم که مقام عظیمی از مقامات ما به او معرفی شود، او در مورد صداقت و وجود چنین مقامی برای ما دچار تردید نمی‌شود و ظرفیت پذیرش آن حقیقت را دارد.

قَالَ اَعْلَمُ يَا اَبَا دَرٍّ: حضرت به اباذر رو کردند و فرمودند: بدان ای اباذر! اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلِيْفَتُهُ عَلِيٌّ عِبَادِهِ: من عبد خدای عزوجل هستم. اوج بلندای مقام مخلوق، مرتبه‌ی عبودیت محض حضرت حق است. بالاتر از مرتبه‌ی عبودیت، مرتبه‌ی دیگری وجود ندارد؛ لذا شما در تشهد نماز هم شهادت به عبودیت رسول الله صلی الله علیه و آله را مقدّم بر شهادت به رسالت ایشان قرار می‌دهید؛ یعنی عبد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله مهم‌تر از رسول بودن ایشان است. اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: من اميرالمؤمنين عبد الله هستم؛ عبد هیچ کس و هیچ چیز در عالم نیستم؛ عبد خدای عزوجل هستم. وَ خَلِيْفَتُهُ عَلِيٌّ عِبَادِهِ: و قائم مقام و جانشین خدا در بین بندگان او هستم؛ در بین همه‌ی بندگان خدا. همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین، عبد خدا هستند و من خلیفه‌ی خدا بر عبادالله هستم. همه‌ی آنها زیر قلمرو حکم من اميرالمؤمنين قرار دارند.

لَا تَجْعَلُوْنَا اَرْبَابًا وَ قُوْلُوْا فِيْ فَضْلِنَا مَا سِئْتُمْ فَانْتُمْ لَا تَبْلُغُوْنَ كُنْهَ مَا فِيْنَا وَ لَا نِهَابَتَهُ: ما را مستقل در وجود و حیات و علم و قدرت نپندارید؛ که گمان کنید العیاذبالله ما نیازی به خدا نداریم. ما را ربّ قرار ندهید! خدایان قرار ندهید! و آنگاه آنچه می‌خواهید، در فضیلت ما داد سخن بدهید؛ اما بدانید هرآینه شما به کُنْهَ آنچه در ما وجود دارد و به اوج قلّه‌ی کمالاتی که در ما هست، راه نخواهید داشت. هرچه به گمان خودتان بلندپروازی کنید، راه به قلّه‌ی کمالات ما ندارید. همان‌طور که

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی شفشقیّه فرمودند: **يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّبِيلُ**: هر فیضی در عالم وجود جاری شده است، از قلّه‌ی من امیرالمؤمنین جاری شده و از دامنه‌ی من به همه‌ی مخلوقات رسیده است؛ چه فیوضات معنوی و چه فیوضات مادی. **وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ**<sup>۹</sup> و هیچ پرنده‌ی تیزپروازی به قلّه‌ی من راه ندارد. نه اینکه کسی نمی‌تواند به جایی که من هستم برسد؛ نه! پرنده‌ی تیزپرواز اندیشه‌ی هیچ حکیمی و پرنده‌ی تیز پرواز دل هیچ عارف مکاشفی هم به قلّه‌ی معرفت من راه ندارد و نمی‌تواند بفهمد من کیستم. هرچه می‌خواهید در فضیلت من داد سخن بدهید؛ به اینکه بشناسید من چه کسی هستم، راهی ندارید.

**فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَ أَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَ أَصْفُكُمْ أَوْ يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَانْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ**: حضرت فرمودند: هرآینه خدای عزوجلّ به ما بزرگتر و عظیم‌تر از آنچه کسی وصف کند، یا خود من امیرالمؤمنین در مورد خودم وصف کنم، و بزرگتر از آنچه بتواند به قلب هریک از شما خطور کند، به ما عطا کرده است؛ در ظرفِ وصف نمی‌گنجد. حتی من امیرالمؤمنین هم اگر بخواهم توصیف کنم، حقّ آن ادا نمی‌شود؛ چه رسد به شما. شاید بتوان این عبارت را با یک تغییر اعراب، به این شکل هم خواند: **قَدْ أَعْطَانَا أَكْبَرَ وَ أَعْظَمَ مِمَّا يَصِفُهُ وَأَصْفُكُمْ أَوْ يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِ أَحَدِكُمْ**. البته در کتب حدیث بیشتر همان **وَ أَصْفُكُمْ** نقل شده است؛ اما به این شکل هم می‌توان خواند. با حذف فتحه‌ی واو، و وصل کردن آن به عبارت بعدیش می‌شود: خدای عزوجلّ بزرگتر و عظیم‌تر از آنچه وصف‌کننده‌ی شما توصیف می‌کند؛ یا به قلب هریک از شما خطور می‌کند، [به ما] عطا کرده است. **فَإِذَا عَرَفْتُمُونَا هَكَذَا فَانْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ**: پس آنگاه که شما ما را این‌گونه شناختید، مؤمنید؛ یعنی وقتی چنین مقام و منزلتی برای ما باور داشتید، آن وقت است که می‌توان به شما گفت مؤمن؛ چون سؤال کرد **مَنْ الْمُؤْمِنُ**. **قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ يَا أَحَا رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَ لَا يَتَكَ**: سلمان گفت: عرض کردم: ای برادر رسول خدا! هرکس نماز را به پا دارد، ولایت تو را بر پا داشته است؟

۹. سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳، ص ۴۸؛ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۰۴.

قَالَ نَعَمْ يَا سَلْمَانَ تَصَدِّقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»<sup>۱۰</sup>: فرمودند: آری سلمان، و تصدیق این سخن که هر کس نماز را به پا دارد، ولایت مرا به پا داشته است، آیهی قرآن و سخن خدا در کتاب عزیزش است؛ آنجا که فرمود: به صبر که روزه است، و صلاة که نماز است استعانت جوئید و مدد بگیرید، و آن جز بر خاشعان سنگین و بزرگ و دشوار است. فَالصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حقیقت و باطن صبر که در این آیه فرمود به صبر (به روزه) استعانت جوئید، رسول الله ﷺ است. وَ الصَّلَاةُ إِقَامَةٌ وَلَايَتِي: و نماز، بر پا داشتن ولایت من است. فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» وَ لَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ: به همین سبب است که خدای تعالی فرمود: و آن دشوار است؛ و فرمود آن دو دشوار و سنگین است جز بر خاشعان؛ لِإِنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمْلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ: زیرا این ولایت است که حمل آن جز بر خاشعان، بسیار بزرگ و دشوار است. وَ الْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ: خاشعانی که اقامه‌ی ولایت بر ایشان دشوار نیست، همانا شیعیان روشن‌بین و بیدار و بینای اهل بیت علیهم السلام هستند.

وَ ذَلِكَ لِإِنَّ أَهْلَ الْأَقَاوِيلِ مِنَ الْمُرْجَةِ وَ الْقَدْرِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ التَّاصِبِيَّةِ يُقْرُونَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ لَيْسَ بَيْنَهُمْ خِلَافٌ وَ هُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وَلَايَتِي مُنْكَرُونَ لِذَلِكَ جَاحِدُونَ بِهَا إِلَّا الْقَلِيلُ: از همین روست که اهل سخنان یاهو و باطل، مثل مُرْجِيَّة، قَدْرِيَّة، خَوَارِج و دیگر ناصبیان، اقرار به نبوت پیغمبر اکرم ﷺ دارند و بینشان هیچ اختلافی بر سر این نیست که پیغمبر اکرم ﷺ رسول خداست؛ اما در ولایت من اختلاف دارند و منکر ولایت من هستند؛ و جز اندکی که شیعیان من هستند، منکر ولایت منند.

وَ هُمُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»: و این شیعیان من، یعنی همان قلیل، کسانی هستند که خدای متعال در کتاب عزیزش، قرآن، آنها را توصیف فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: هر آینه آن جز بر خاشعان، دشوار و سنگین است. وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فِي كِتَابِهِ

۱۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

الْعَزِيزِ فِي نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ فِي وِلَايَتِي فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ « وَ بِنْرِ مُعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ »<sup>۱۱</sup>. بعد حضرت یک شاهد دیگر از قرآن آوردند و فرمودند: خدای متعال در جای دیگری از کتاب عزیز خود، در رابطه با نبوت پیامبر اکرم ﷺ و ولایت من فرمود: **وَ بِنْرِ مُعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ**: چه شدند آن چاههایی که معطل گذارده شدند و چه شدند آن قصرهای برافراشته؟ **فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ وَ الْبِنْرُ الْمُعْطَلَةُ وَ لِيَايَتِي عَطَّلُوهَا وَ جَحَدُوهَا**: آن قصر برافراشته، پیامبر اکرم است، و آن چاه متروکه و ترک شده، ولایت من است که آن را تعطیل و انکار کرده‌اند.

**وَ مَنْ لَمْ يَقْرَ بِوِلَايَتِي لَمْ يَنْفَعَهُ الْإِقْرَارُ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ**: و کسی که به ولایت من اقرار نمی‌کند، اقرار به نبوت پیغمبر اکرم ﷺ برای او سودی نمی‌بخشد. **إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُونَانِ**: جز این نیست که نبوت پیامبر ﷺ و ولایت من، قرین همدیگر هستند و از هم جدایی ندارند. **وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ ﷺ**: به این خاطر است که پیغمبر اکرم ﷺ نبی مرسل و پیشوای خلق است؛ و بعد از او، علی عليه السلام، امام خلق و وصی پیامبر عليه السلام است. **كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**: همان‌گونه که پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: هرآینه تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود و نیست.

**وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ آخَرْنَا مُحَمَّدًا**: نخستین ما محمد است؛ میانه و وسط ما هم محمد و آخر ما هم محمد است. البته این یک معنای ظاهری دارد؛ یعنی اگر آن را در چهارده معصوم عليهم السلام در نظر بگیرید، اولین‌شان که پیامبر عليه السلام است؛ میانه‌ی آنها که امام باقر عليه السلام است و آخرین آنها که امام زمان عليه السلام است، نام هر سه، محمد است. یک معنای باطنی هم دارد و آن اینکه اولین‌شان، وسطشان و

۱۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۵.

آخرشان یک حقیقتند؛ تعدّد و انفکاک نیست؛ یک حقیقتند در تجلیات متعدّد. بنابراین، نمی توان یکی را پذیرفت و دیگری را رد کرد. همه یکی هستند: **كُلُّنَا نُورٌ وَاحِدٌ**.<sup>۱۲</sup>

**فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلَى الدِّينِ الْقِيَمِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ»**<sup>۱۳</sup> **وَ سَابِقُ ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ:** بنابراین هرکس معرفت مرا به حدّ کمال برساند و در حدّ کمال طلب کند، بر دین قیّم و استوار قرار دارد؛ همان گونه که خدای متعال فرمود: **ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ:** آن است دین قیّمه و استوار و به زودی من این مطلب را به عون و یاری خدا و با توفیق الهی برای شما تبیین می کنم.

**يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ.** دوباره حضرت، آنها را صدا زدند؛ یعنی دارند آنها را پله به پله بالا می برند؛ آنها را به افق دیگری فرا می خوانند و آنها هم لبیک می گویند.

**قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ نُورًا وَاحِدًا مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:** امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: من و پیامبراکرم نور واحدی از نور خدای عزوجلّ بودیم. **فَأَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ذَلِكَ النُّورَ أَنْ يُشَقَّ فَقَالَ لِلنَّصْفِ كُنْ مُحَمَّدًا وَ قَالَ لِلنَّصْفِ كُنْ عَلِيًّا:** پس خدای تبارک و تعالی به آن نور، امر فرمود که از وسط شکافته و دو نیم شود.

بعد خداوند به یکی از این نیمه ها فرمود: محمد باش و به دیگری فرمود: علی باش. پس ما یک گوهریم؛ یک نوریم که منشقّ شدیم و دو تجلی از ما ظاهر شده است. **فَمِنْهَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ:** از همین رهگذر بود که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علی از من است و من از علی؛ و از جانب من جز علی، کسی مأموریت را ادا نمی کند. چه زمانی

[پیامبراکرم صلی الله علیه و آله] این را فرمودند؟ **وَ قَدْ وَجَّهَ أَبُو بَكْرٍ بِرَاءَةَ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عليه السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ**

---

۱۲. صدوق، علل الشرایع، ص ۲۱۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۲ و دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۴۱۵: (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: خَلَقَنِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ) و حرّعاملی، اثبات الهداة، ج ۲، ص ۲۹۵: (عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي حَدِيثٍ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيْهِ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ: أَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ). همچنین در بحار الانوار، ج ۲۵، باب **أَتَهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ** مشتمل بر احادیثی با این مضمون است.

۱۳. سوره ی بینه، آیه ۵.

لَبَّيْكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُوَدِّيَهَا أَنْتَ أَوْ رَجُلًا عَنْكَ: پیغمبر ﷺ این جمله را در حالی فرمودند که ابابکر همراه با سوره‌ی براءت (توبه) رو به مکه گذارده بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای پیامبر! پیامبر ﷺ فرمودند: لبیک. جبرئیل عرض کرد: خدای متعال به تویی پیامبر امر می‌کند که ابلاغ سوره‌ی براءت به مشرکان مکه را یا خودت انجام دهی، یا مردی که از تو و از جانب تو باشد. فَوَجَّهْنِي فِي اسْتِزَادِ أَبِي بَكْرٍ فَرَدَّدْتُهُ: پس پیامبر ﷺ مرا به سوی ابوبکر فرستاد، تا او را برگردانم. من رفتم و ابوبکر را از میانه‌ی راه برگرداندم. فَوَجَدَ فِي نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ؟ اینجا نکته‌ی خیلی ظریفی است. می‌فرماید: وقتی من ابوبکر را برگرداندم و گفتم پیامبر ﷺ فرموده‌اند برگرد، تو نمی‌توانی ابلاغ‌کننده‌ی سوره‌ی براءت به مردم مکه باشی، ابوبکر در درون خودش یک نگرانی‌ی پیدا کرد؛ عرض کرد: یا رسول‌الله! راجع به من آیه‌ای نازل شد که نفاق باطن مرا ظاهر و مرا رسوا کرده باشد؟ قَالَ لَا وَ لَكِنْ لَا يُودَى إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ: پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: نه، آیه‌ای در مورد تو نازل نشد؛ اما این مأموریت، یعنی ابلاغ سوره‌ی توبه به مردم مکه را جز من یا علی، کس دیگری نمی‌تواند انجام دهد.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای سلمان و ای جندب! امیرالمؤمنین علیه السلام با هر بار از این صدا زدن‌ها، افق به افق این دو را بالا می‌برند. عرض کردند: لبیک ای برادر رسول خدا!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَا يَصْلُحُ لِحَنْدَلٍ صَحِيفَةٍ يُودِّيَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْفَ يَصْلُحُ لِلْإِمَامَةِ؟ فرمودند: کسی که صلاحیت ندارد که نامه‌ای را ابلاغ کند، چگونه برای امامت و پیشوایی مردم، بعد از پیامبر ﷺ صلاحیت دارد؟

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا وَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّا نُورًا وَاحِدًا: ای سلمان و ای جندب! من و رسول خدا ﷺ یک نور واحد بودیم. صَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُحَمَّدَ الْمُصْطَفَى وَ صِرْتُ أَنَا وَصِيَّهُ الْمُتَرْتَضَى: رسول‌الله ﷺ پیامبر ستوده شده‌ی برگزیده شد، و من وصیّ پسندیده و مورد رضایت او شدم. وَ صَارَ مُحَمَّدٌ التَّاطِقُ وَ صِرْتُ أَنَا الصَّامِتُ: پیامبر ناطق و گویا شد، و من صامت و ساکت شدم. وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ فِي كُلِّ

عَصْرِ مِنَ الْأَعْصَارِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ نَاطِقٌ وَ صَامِتٌ: و هرآینه چاره و گریزی نیست از اینکه در هر عصری از

اعصار، ناطق و گویایی وجود داشته باشد و ساکت و خاموشی؛ یک ولی ناطق و یک ولی صامت.

يا سَلْمَانَ صَارَ مُحَمَّدٌ الْمُنْذِرَ وَ صِرْتُ أَنَا الْهَادِيَ: پیامبر اکرم مُنْذِر و هشداردهنده و اندازکننده شد، و من

هادی و راهنما شدم. وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۱۴</sup>: و این است سخن خدای

عزوجلّ که فرمود: ای پیامبر، هرآینه تو اندازکننده، هشداردهنده و اخطارکننده‌ای؛ امّا برای هر قومی

هدایت‌گر و راهنمایی وجود دارد. پیامبر ﷺ منذر است و من هادی، راهنما و راهبرم. فَرَسُوكَ اللهُ

الْمُنْذِرُ وَ أَنَا الْهَادِيَ: پس رسول خدا ﷺ منذر است و من هادی و راهنما.

«اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَعْلِيصُ الْأَرْحَامِ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ

الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ؛ سِوَاءَ مَنْكُم مِّنْ أَسْرِّ الْقَوْلِ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ؛ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»<sup>۱۵</sup>: بعد امیرالمؤمنین ع این آیات شریفه را تلاوت

فرمودند: خدا می‌داند هر زنی، چه فرزندی را حامل است. خدا به آنچه از ارحام کاسته می‌شود، یا بر

آنها افزوده می‌شود، آگاه است؛ و هر چیزی در نزد خدا، مقدار و اندازه‌ی تعریف شده‌ای دارد. خدا عالم

غیب و عالم شهادت است؛ عالم باطن و مخفی و عالم ظاهر و آشکار است. خدا کبیر و بزرگ و متعال و

بلند است. [برای خدا] یکسان است که کسی از شما سخن خود را سرّی و مخفی بگوید؛ یا با جهر و

بلند ادا کند. خدا همه‌ی آنها را یکسان می‌فهمد و مطلع است. خدا بر کسی که مخفیانه حرف می‌زند

و بر کسی که آشکارا و علنی حرف می‌زند، آگاه است؛ همین‌طور چه فرد در تاریکی شب باشد یا در

روشنایی روز، خدای متعال به وجود او آگاه است. همه برای خدا یکسان است. خدا بر همه آگاه است و

خدای متعال برای هر چیزی از پیش و پس او نگهبانی را مأمور کرده و گمارده است که به امر خدا از

آن چیز، نگهبانی می‌کند و او را حفظ می‌نماید.

۱۴. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۷.

۱۵. سوره‌ی رعد، آیات ۸-۱۱.

قَالَ فَضْرَبَ بِإِصْبَاحِهِ عَلَى أُخْرَى: بعد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دست روی دست خودشان زدند؛ با یک دست بر دست دیگر خودشان زدند. وَ قَالَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَمْعِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّشْرِ: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صاحب جمع شدند؛ آن روزی که همه‌ی بندگان و خلائق جمع می‌شوند و من صاحب نشر شدم؛ آن روزی که همه‌ی آفریدگان نشر پیدا می‌کنند. وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الْجَنَّةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ النَّارِ: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مالک بهشت شدند و بهشت تحت اختیار ایشان قرار داده شد و من صاحب دوزخ شدم و اختیار دوزخ به دست من سپرده شد. أَقُولُ لَهَا خُذِي هَذَا وَ ذَرِي هَذَا: فردای قیامت من به دوزخ می‌گویم این را بگیر و آن را رها کن.

وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَاحِبَ الرَّجْفَةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْهَدَّةِ: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صاحب رَجْفَه شدند؛ و من صاحب هَدَه شدم. هر دوی اینها به معنای صدای تکان‌دهنده است. رَجْفَه به معنی زلزله و صدایی است که از زلزله برمی‌خیزد و هَدَه صدایی است که از فرو ریختن دیوار برمی‌خیزد و هر دوی اینها به صیحه‌های آسمانی یا صداهای در آستانه‌ی بر پا شدن قیامت، اشاره دارد.

وَ أَنَا صَاحِبُ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أَلْهَمَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمَ مَا فِيهِ: من علی صاحب [الوح] محفوظم و خدای متعال دانایی و آگاهی بر هرچه در لوح محفوظ است را به من علی الهام فرموده است.

نَعَمْ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ «يس؛ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»<sup>۱۶</sup> وَ صَارَ مُحَمَّدٌ «ن وَ الْقَلَمِ»<sup>۱۷</sup> وَ صَارَ مُحَمَّدٌ «طه؛ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>۱۸</sup> وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّلَالَاتِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ الْمُعْجَزَاتِ وَ الْآيَاتِ: آری ای سلمان و ای ابوذرا! پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یس؛ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ن وَ الْقَلَمِ شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طه؛ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى شد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صاحب دلالت‌ها شد و من علی، صاحب معجزات و آیات الهی شدم.

۱۶. سوره‌ی یس، آیات ۱ و ۲.

۱۷. سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۱.

۱۸. سوره‌ی طه، آیات ۱ و ۲.



وَ صَارَ مُحَمَّدٌ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ صِرْتُ أَنَا خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ: پیامبر ﷺ آخرین پیام‌آوران الهی شد، و من آخرین اوصیای بلافصل انبیای الهی شدم.

وَ أَنَا «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»<sup>۱۹</sup> وَ أَنَا «النَّبَأُ الْعَظِيمُ؛ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»<sup>۲۰</sup>: من علی، صراط مستقیمم. من علی آن خبر عظیمی هستم که خلائق در مورد آن دچار اختلاف می‌شوند. وَ لَا أَحَدٌ اخْتَلَفَ إِلَّا فِي وَلَايَتِي: احدی در اسلام دچار اختلاف نشد، مگر در مورد ولایت من علی؛ پس نبأ عظیمی که در آن اختلاف می‌کنند، منم.

وَ صَارَ مُحَمَّدٌ صَاحِبَ الدَّعْوَةِ وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ السِّيفِ: پیامبر ﷺ صاحب دعوت شد؛ رسالت دعوت و تبلیغ دین را بر دوش گرفت و من صاحب سیف و شمشیر شدم و رسالت مبارزه در راه دین را عهده‌دار شدم.

وَ صَارَ مُحَمَّدٌ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَ صِرْتُ أَنَا صَاحِبَ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ: پیامبر ﷺ، نبی رسول شد و من صاحب امر نبی شدم؛ اولی الامر نبی شدم.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»<sup>۲۱</sup>: خدای عزوجل در قرآن می‌فرماید: خدا از فرمان و امر خودش، روح را بر هریک از بندگان که مشیتش تعلق بگیرد، می‌فرستد. خدای متعال روح را به‌سوی او مأمور می‌کند و گسیل می‌دارد. وَ هُوَ رُوحُ اللَّهِ لَا يُعْطِيهِ وَ لَا يُلْقَى هَذَا الرُّوحَ إِلَّا عَلَى مَلَكٍ مُقَرَّبٍ أَوْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ وَصِيِّ مُنْتَجَبٍ: و این همان روح الهی است که خدا او را نمی‌دهد و نمی‌فرستد، مگر بر مَلَكٍ مُقَرَّبٍ، یا پیامبر مرسل، یا وصی برگزیده. فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ هَذَا الرُّوحَ فَقَدْ أَبَانَهُ مِنَ النَّاسِ وَ فَوْضَ إِلَيْهِ الْقُدْرَةَ وَ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ عَلَّمَ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ سَارَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ وَ مِنَ الْمَغْرِبِ إِلَى

۱۹. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۶.

۲۰. سوره‌ی نبأ، آیات ۲ و ۳.

۲۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۵.

الْمَشْرِقِ فِي لَحْظَةِ عَيْنٍ وَ عَلِيمٌ مَا فِي الضَّمَائِرِ وَ الْقُلُوبِ وَ عَلِيمٌ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ: پس کسی که خدای متعال این روح را به او عطا کند، او را از بین مردم مشخص کرده و قدرت را به او تفویض کرده است. و آن شخص مرده زنده می‌کند؛ همه‌ی آنچه در گذشته بوده تا ازل، و آنچه در آینده خواهد بود تا ابد را می‌داند و آگاه است؛ و از مشرق عالم به سوی مغرب، و از مغرب عالم به سوی مشرق در یک چشم به هم زدن سفر می‌کند؛ و به آنچه در ضمائر و باطن و قلوب و دل‌های اشخاص است، آگاه است؛ و از آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خبر دارد. منظور از آسمان، نه فقط آسمان مادی و اجرام سماوی است، بلکه از آسمان‌ها، آسمان ملکوت و جبروت و لاهوت و آسمان‌های بالا، از همه خبر دارد.

يا سَلْمَانُ وَ يا جُنْدُبُ وَ صَارَ مُحَمَّدٌ الذِّكْرَ الَّذِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ»<sup>۲۲</sup>: ای سلمان و ای ابوذر! پیامبر ذکری شد که خدای عزوجل در قرآن در مورد ایشان فرمود: هرآینه خدا ذکری را به سوی شما نازل کرد که آن ذکر، رسولی است که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کند.

إِنِّي أُعْطِيتُ عِلْمَ الْمَنِيَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ: هرآینه به من علی علم منایا، علم بلایا و فصل الخطاب داده شده است. علم منایا علم مرگ‌ها و نابودی نژادها، امت‌ها، اقوام و امثال اینها می‌تواند باشد؛ چون یک معنای منیة مرگ است؛ و بلایا، حوادث و رخدادهای عظیم و مصائبی است که در عالم رخ خواهد داد؛ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ: و سخنی که سخن فصل است. یکی از اسامی قرآن کریم هم فصل الخطاب است؛ یعنی علم قرآن به من داده شده است. وَ اسْتُودِعْتُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ مَا هُوَ كَاتِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: علم قرآن و علم به آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد، نزد من علی به ودیعه سپرده شده است.

وَ مُحَمَّدٌ ﷺ أَقَامَ الْحُجَّةَ حُجَّةً لِلنَّاسِ وَ صِرْتُ أَنَا حُجَّةً لِلنَّاسِ وَ عَلَّمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: پیامبر اکرم ﷺ حجّتی برای مردم بر پا داشت و من حجّت خدای عزوجل شدم. جَعَلَ اللهُ لِي مَا لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَا

۲۲. سوره‌ی طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱.

لَيْسَ مُرْسَلٍ وَلَا لِمَلِكٍ مُقَرَّبٍ: هرآینه خدای عزوجلّ برای من چیزی را قرار داد که برای احدی از اولین و

آخرین قرار نداد؛ نه به هیچ پیامبر مُرسلی داد، نه به هیچ مَلک مقربّی؛ به من علی داد.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: ای سلمان و ای ابوذر! حضرت دوباره اینها را یک افق و

یک پله بالا می‌برند. عرض کردند: لبّیک یا امیرالمؤمنین.

قَالَ ﷺ أَنَا الَّذِي حَمَلْتُ نُوحًا فِي السَّفِينَةِ بِأَمْرِ رَبِّي: امیرالمؤمنین ﷺ پرده‌ها را بالا می‌زنند و افق‌ها را

یکی بعد از دیگری نشان می‌دهند. امیرالمؤمنین فرمودند: من آن کسی هستم که به امر پروردگارم،

نوح را در کشتی حمل کردم؛ من نوح را نجات دادم.

وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْخُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي: من علی بودم که به اذن پروردگارم، یونس ﷺ را از

شکم آن ماهی دریایی که او را بلعیده بود بیرون آوردم.

وَ أَنَا الَّذِي جَاوَزْتُ بِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ الْبَحْرَ بِأَمْرِ رَبِّي: من علی بودم که به امر پروردگارم،

موسی بن عمران ﷺ را به سلامت از رود نیل عبور دادم.

وَ أَنَا الَّذِي أَخْرَجْتُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ النَّارِ بِإِذْنِ رَبِّي: و من علی بودم که به اذن پروردگارم، ابراهیم خلیل ﷺ را

از آتش فروزان نمرودی به سلامت بیرون آوردم.

وَ أَنَا الَّذِي أَجْرَيْتُ أَنْهَارَهَا وَ فَجَّرْتُ عُيُونَهَا وَ عَرَسْتُ أَشْجَارَهَا بِإِذْنِ رَبِّي: و من علی بودم که به اذن

پروردگارم، نهرها را جاری کردم، چشمه‌ها را گشودم و درخت‌ها را نشاندم. هرچه در عالم شده است،

من کرده‌ام.

وَ أَنَا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ: و من عذاب یوم‌الظّله هستم؛ عذاب روزی که روز تاریک است؛ روز سایه و تاریکی

است؛ روز قیامت است.

وَ أَنَا الْمُنَادِي «مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»<sup>۲۳</sup> قَدْ سَمِعَهُ الثَّقَلَانِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ فَهَمَهُ قَوْمٌ: من آن منادی‌یی هستم که قرآن می‌فرماید فردای قیامت، از محلّ نزدیکی ندا می‌دهد و ثَقَلَانِ که جنّ و انس هستند، آن ندا را می‌شنوند؛ و گروهی صدای مرا می‌فهمند. من آن منادی قیامتم.

إِنِّي لَأَسْمَعُ [لَأَسْمَعُ] كُلَّ قَوْمٍ الْجَبَّارِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِلُغَاتِهِمْ: من علی هستم که آن حرف و آن پیام الهی را، به همه‌ی اقوام جَبَّار و ستمگر و منافق و دورو، با زبان و لغات خودشان می‌شنوادم.

وَ أَنَا الْخَضِرُ عَالِمٌ مُوسَى: آن خضری که به موسی عليه السلام درس آموخت، من علی بودم. وَ أَنَا مُعَلِّمٌ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُودَ: من علی بودم که به سلیمان بن داوود عليه السلام، پیامبر بزرگ خدا، درس آموختم. وَ أَنَا ذُو الْقُرْنَيْنِ: ذوالقرنین که خدا در سوره‌ی کهف از او نام برده است، من علی هستم. وَ أَنَا قُدْرَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: و من علی، قدرت خدای عزوجلّ هستم.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ: ای سلمان و ای اباذر! أَنَا مُحَمَّدٌ وَ مُحَمَّدٌ أَنَا: من محمّد و محمّد، من است. وَ أَنَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنِّي: من از محمّد و محمّد از من است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ؛ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»<sup>۲۴</sup>: خدای تعالی در سوره‌ی الرَّحْمَنِ قرآن فرمود: آن دو رود، آن دو دریا به هم پیوستند و بین آنها حائلی است که هیچ‌یک بر دیگری تعدّی نمی‌کند. این دو دریا، ولایت و نبوت هستند.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: باز یک افق و پلّه‌ی بالاتر! حضرت می‌خواهند اینها را کجا ببرند؟ به کدام افق اینها را راهبر می‌شوند؟ فرمودند: ای سلمان و ای اباذر! عرض کردند: لبّیک یا امیرالمؤمنین. این لبّیکی که می‌گویند، یعنی ما آمدیم. دیده‌اید؛ خدا در حجّ دعوت می‌کند و حاجی‌ها

۲۳. اشاره است به سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴۱: وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ.

۲۴. سوره‌ی رحمن، آیات ۱۹ و ۲۰.

لَبَّيْكَ مِي گويند و مي روند. اينها هم همين گونه به اميرالمؤمنين عليه السلام لَبَّيْكَ مِي گويند و مي روند؛ و حجّ باطني را در مقامات ولايت طي مي کنند.

قَالَ إِنَّ مَيَّنَا لَمْ يَمُتْ وَ غَائِبَنَا لَمْ يَغِبْ وَ إِنَّ قَتْلَانَا لَنْ يُقْتَلُوا: اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند مرده‌ي ما نمرده است؛ ما مرگ نداريم. غايب ما غيبت نمي کند؛ ما غايب نداريم؛ ما غيبت نداريم؛ ما غايب نيسْتيم. وَ إِنَّ قَتْلَانَا لَنْ يُقْتَلُوا: کشته‌هاي ما کشته نشده‌اند. فکر نکنيد ما از بين مي‌رويم. ما زنده‌ي هميشه جاويديم. يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ: اي سلمان و اي اباذر! عرض کردند: لَبَّيْكَ اي علي که درود خدا بر تو باد!

قَالَ عليه السلام أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِيَ: فرمودند من علي، امير همه‌ي مردان و زنان مؤمن هستم؛ از مؤمناني که در گذشته‌ي تاريخ بوده‌اند و از مؤمناني که باقي هستند و در آينده خواهند بود. امير همه‌ي مؤمنان تاريخ خلقت، من علي هستم؛ لذا لقب اميرالمؤمنين را به احدي جز علي بن ابي طالب عليه السلام نمي توان داد؛ حتي به خود رسول الله صلى الله عليه وآله هم نمي توان اميرالمؤمنين گفت. اين لقب خاص علي بن ابي طالب عليه السلام است.

وَ أُيِّدَتْ بِرُوحِ الْعَظَمَةِ: و من علي با روح عظمت تأييد شدم.

وَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ: اما يادت نرود! من منحصرأ بنده‌اي از بندگان خدا هستم؛ چيزي جز اين نيسْتيم.

لَا تُسْمُونَا أَرْبَابًا: نکند ما را خدا نام بنهيد؛ ما را ربّ بدانيد؛ ما را در منزل خدائي بنشانيد! نه، ما عبد خدائيم. همه‌ي اين عظمت‌ها، ميوه‌ي عبوديت و بندگي ماست. نکند ما را در برابر خدا مستقل تصور کنيد! نکند ما را شريك خدا قرار دهيد و سهمي براي خدا، سهمي هم براي ما قائل شويد! همه‌ي اين کمالات ميوه‌ي عبوديت محض ماست؛ که در حق فاني شده‌ايم و حق در ما تجلّي کرده است. لذا در عالم، کار خدائي مي‌کنيم. اين همه، ميوه‌ي بندگي است. لَا تُسْمُونَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ: ما را خدا نناميد! و آنگاه آنچه مي‌خواهيد، در

فضیلت ما داد سخن بدهید و به گمان خودتان بلندپروازی کنید؛ که هرگز به گنه آن فضیلتی که خدا برای ما قرار داده است، راه پیدا نمی‌کنید و دست نمی‌یابید؛ نه به آن، به یک‌دهم ده یک آن هم نمی‌توانید راه پیدا کنید؛ نمی‌فهمید ما چه هستیم.

**لَآئِنَّا آيَاتُ اللَّهِ وَ دَلَالَتُهُ:** زیرا ما آیات خداییم؛ ما دلایل و راهنماها و راهبران مسیر پروردگاریم. **وَ حُجُجُ اللَّهِ وَ خُلَفَاؤُهُ:** و ما حجت‌های خداییم؛ و ما قائم‌مقام‌ها و جانشینان خدا در عالم خلقتیم. **وَ أَمْنَاؤُهُ وَ أَمَنَّتُهُ:** و ما امانت‌داران خداییم. همه‌ی خلقت، امانت خدا در نزد ماست. و ما اماناءالله هستیم. و ما امامان الهی و پیشوایان الهی هستیم.

**وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ:** ما وجه و روی خداییم. ما چشم و دیده‌ی خداییم. ما زبان گویای خداییم؛ یعنی اگر خدا بخواهد به کسی رو کند، با ما به او رو می‌کند. اگر خدا بخواهد به کسی نگاه کند، با ما به او نگاه می‌کند. اگر خدا بخواهد با کسی سخن بگوید، توسط ما با او سخن می‌گوید. این‌ها فانی فی‌الله هستند؛ ولذا وجه‌الله، عین‌الله و لسان‌الله هستند.

**بِنَا يُعَذَّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يُثِيبُ:** اگر خدای متعال بخواهد هریک از بندگان را عذاب کند، به سبب ما و به وسیله‌ی ما عذاب می‌کند. همه‌کاره‌ی عالم ماییم؛ همه‌کاره‌ی جهان خلقت ماییم؛ چه در دنیا، چه در آخرت. به هرکس بخواهد ثواب و پاداش دهد، آن ثواب و پاداش را با ما به او می‌دهد.

**وَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ طَهَّرْنَا وَ اخْتَارْنَا وَ اصْطَفَانَا:** و خدای متعال از بین همه‌ی مخلوقاتش، حتی انبیاء، مُرسَلین و ملائکه‌ی مقربین، ما را تطهیر کرد. **طَهَّرْنَا:** یعنی وجود ما از همه‌ی شوائب و در همه‌ی مراتبش پاک است. فکر نکنید تطهیر اهل بیت علیهم‌السلام فقط تطهیر از گناه است؛ که معصیت نمی‌کنند و معصوم هستند. این طهارت، در تمام مراتب هستی طی می‌شود و در وجود اهل بیت علیهم‌السلام تحقق پیدا می‌کند. گرد عالم کثرت بر دامن آنها ننشسته است. آنها از همه‌ی تعینات، از همه‌ی حدود و محدودیت‌ها مطهَّرند. **وَ اخْتَارْنَا:** و خدا از بین خلقش ما را برگزید؛ از همه، حتی از انبیاء و مُرسَلین. **وَ اصْطَفَانَا:** و خدا ما را انتخاب کرد.

وَلَوْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ وَكَيْفَ وَفِيمَ لَكَفَرْتَ وَ أَشْرَكَ لِأَنَّهُ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>۲۵</sup>: و اگر گوینده‌ای بگوید چرا؟ چگونه؟ در چه زمینه‌ای؟ چرا خدا چنین کاری با شما کرد؟ چرا چنین چیزهایی به شما داد، هرآینه آن فرد، کافر و مشرک شده است؛ چراکه همان‌گونه که در قرآن آمده است، **لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ**: خداوند در مورد کاری که می‌کند، مورد سؤال واقع نمی‌شود؛ لازم نیست توضیح بدهد. مخلوقاتند که باید در مورد کارهایشان پاسخ‌گو باشند. دلیلی ندارد خدا در برابر مخلوقاتش پاسخ‌گو باشد. آنچه حکمت و مشیت او اقتضا کند، عمل می‌کند. بنابراین هرکس در برابر مشیت خدا بگوید چرا، کافر و مشرک شده است.

**يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ**: ای سلمان و ای اباذر! عرض کردند: لبّیک یا امیرالمؤمنین! درود خدا بر تو باد!

**قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَ فَسَّرْتُ وَ شَرَحْتُ وَ أَوْضَحْتُ وَ نَوَّزْتُ وَ بَرَهَنْتُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبَصِّرٌ قَدِ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ**: فرمود: هرکس به آنچه در مقامات خودم گفتم، ایمان آورد و آن چیزی را که تبیین کردم، تفسیر کردم، شرح و توضیح دادم و روشن و مبرهن کردم، تصدیق کرد، هرکس این کار را کرد، **فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ**: اوست مؤمن امتحان داده‌ای که خدای متعال قلب او را با ایمان امتحان کرده و محک زده است و سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده است؛ که ظرفیت پذیرش حقیقت اسلام را داشته باشد. اوست عارف روشن‌بینی که به انتهای مسیر کمال راه پیدا کرده و به مقصد رسیده و انسان کامل شده است.

**وَ مَنْ شَكَّ وَ عَنَدَ وَ جَحَدَ وَ وَقَفَ وَ تَحَيَّرَ وَ ارْتَابَ فَهُوَ مُقَصِّرٌ وَ نَاصِبٌ**: اما هرکس در مورد مقاماتی که من در مورد خودمان گفتم، تردید کند، عناد به خرج دهد، انکار کند، توقف کند و متحیر بماند، فردی است که کوتاه آمده و ناصب و ناصبی و دشمن ماست.

۲۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

یا سَلْمَانَ وَ یا جُنْدَبُ قَالَا لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ: فرمودند: ای سلمان و ای جندب! عرض

کردند: لبیک ای امیرمؤمنان. درود خدا بر تو باد!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَحْيَى وَ أَمِيْتُ بِإِذْنِ رَبِّي: فرمودند: کسی که مرده‌ها را زنده می‌کند، کسی که زنده‌ها را

می‌میراند، من علی هستم. من هستم که به اذن پروردگارم، افراد را زنده می‌کنم و حیات می‌دهم؛ منم

که افراد را می‌میرانم. من علی مَحْيَى وَ مُمِيتٌ هستم.

وَ أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي: <sup>۲۶</sup> من هستم که به شما خبر می‌دهم که چه

می‌خورید؛ خبر می‌دهم که در خانه‌های خودتان چه چیزهایی را پنهان می‌کنید. من به اذن پروردگارم

بر آنها آگاهم و خبر می‌دهم.

وَ أَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ: من علی بر مخفی‌های دل‌های شما آگاهم.

وَ الْأَيْمَةُ مِنْ أَوْلَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحَبُّوا وَ أَرَادُوا: و ائمه‌ی بعد از من، از فرزندان من علی

هم این حقایق را می‌دانند و وقتی که دوست داشته باشند و اراده کنند، همین کارها را می‌کنند.

لَا نَأْتِيكُمْ بِأَحَدٍ وَاحِدٍ أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ: زیرا همه‌ی ما ائمه، یک حقیقتیم.

اول ما محمد است؛ آخر ما محمد است؛ میانه‌ی ما محمد است؛ کل ما، محمدیم.

فَلَا تَفَرَّقُوا بَيْنَنَا: پس بین ما اهل‌بیت جدایی نیندازید؛ که بگویید یک نفر این کمال را دارد و دیگری

ندارد.

---

۲۶. یادآور آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی آل‌عمران است از زبان حضرت عیسی عليه السلام: وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ... وَ

أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.



وَنَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ: ما وقتی تصمیمی بگیریم، خواسته‌ای داشته باشیم، اراده‌ای بکنیم، خدا آن را اراده می‌کند. نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهِ: وقتی ما بخواهیم، خدا می‌خواهد. و إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ: وقتی ما نسبت به چیزی کراهت داشته باشیم، خدا هم آن چیز را نمی‌پسندد و کراهت دارد.

الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَ فَضْلَنَا وَ خُصُوصِيَّتَنَا وَ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ رَيْئًا لِأَنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِمَّا أَعْطَانَا اللَّهُ فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيَّتَهُ فِينَا: فرمودند: وای و همه‌ی وای بر کسی باد که فضل و ویژگی‌های ما و آنچه الله، پروردگار ما به ما عطا کرده را انکار کند! چراکه اگر کسی چیزی از آنچه را که خدا به ما عنایت فرموده انکار کند، این فرد، فَقَدْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَشِيَّتَهُ فِينَا: قدرت و مشیت خدای عزوجل را در مورد ما انکار کرده است.

يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبَ! ای سلمان و ای ابادرا! قَالَا لَبَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ: عرض کردند: لَبَّيْكَ ای امیرمؤمنان که درود خدا بر تو باد!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ رَيْئًا مَا هُوَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ وَ أَعْلَى وَ أَكْبَرُ مِنْ هَذَا كُلِّهِ: فرمودند: هرآینه خدا، الله، پروردگار ما، به ما چیزی عطا کرده که بالاتر، پرشکوه‌تر، عظیم‌تر، بلندتر و بزرگتر از همه‌ی چیزهایی است که تا الآن گفتیم.

فُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَجَلٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ: سلمان و ابوذری می‌گویند عرض کردیم یا امیرالمؤمنین! آن چیزی که خدا به شما عطا کرده است و از همه‌ی اینهایی که تا الآن گفتید، بزرگتر و پرشکوه‌تر است؛ چیست؟

قَالَ قَدْ أَعْطَانَا رَيْئًا عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمْنَا لِلْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ نَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ نَهْبِطُ بِهِ إِلَى الْأَرْضِ وَ نَعْرُبُ وَ نَشْرُقُ وَ نَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَجْلِسُ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ التُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ الْبِحَارُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ: امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: پروردگار ما، الله، خدای عزوجل، به ما آگاهی بر اسم اعظمی را عطا کرده است که اگر مشیت ما تعلق بگیرد و بخواهیم، با آن اسم اعظم، آسمان‌ها و زمین

و بهشت و جنت را می‌شکافیم؛ با آن اسم اعظم به آسمان می‌رویم و به زمین فرود می‌آییم؛ با آن اسم اعظم به غرب و شرق عالم می‌رویم؛ با آن اسم اعظم به انتهای عرش می‌رویم و در پیشگاه خدا، در پیش روی خدای عزوجل می‌نشینیم. با آن اسم اعظم همه‌ی اشیاء عالم، حتی آسمان‌ها، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درختان، حیوانات، دریاها، بهشت و دوزخ، همه از ما فرمان می‌برند و مطیع ما هستند.

**أَعطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَ حَصَّنَا بِهِ:** و خدای متعال همه‌ی این قدرت‌ها را با آن اسم

اعظمی که به ما آموخت و مختصّ ما قرار داد، به ما عنایت کرد. **وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ نَأْكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ نَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ نَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبِّنَا وَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ الَّذِينَ لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ:**

اما با وجود همه‌ی این عظمت و قدرتی که تو دیدی، با وجود همه‌ی اینها، ما هم مثل شما غذا می‌خوریم، آب می‌نوشیم و در بازارها قدم می‌زنیم. همه‌ی این عظمت‌هایی که از ما صادر می‌شود و کارهای عظیمی که می‌کنیم، به امر پروردگاران انجام می‌دهیم. ما بندگان مورد اکرام پروردگاریم. ما عبد خدا هستیم. **وَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ:** ما عبد خدا هستیم که خدا ما را گرامی داشته و اکرام کرده است؛ همان‌گونه که در قرآن راجع به **عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ** فرمود: **لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ:**<sup>۲۷</sup> کسانی هستند که در سخن، بر خدا پیشی نمی‌گیرند؛ یعنی پیرو خدا هستند؛ در برابر خدا حرف، سلیقه، نظریه و مشیّتی از خود ندارند؛ هیچ‌چیز از خودشان ندارند؛ **وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ:** و به امر پروردگار رفتار و عمل می‌کنند.

**وَ جَعَلْنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ وَ فَضَّلْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ:** و خدای متعال ما را معصوم و مطهر قرار داده است و ما را بر بسیاری از بندگان، یعنی گروه بسیاری از بندگان مؤمنش، فضیلت و برتری داده است.

---

۲۷. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۷.

فَتَحْنُ نَقُولُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»<sup>۲۸</sup>: و ما اهل بیت می گوئیم:

حمد خدایی را که ما را به این کمالات و حقایق راهنمایی کرد و رساند؛ و اگر نبود خدا و هدایت خدا، ما به این مقامات و کمالات راه پیدا نمی کردیم.

«وَحَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۲۹</sup>: و کلمه‌ی عذاب هم بر کافران مسلم و قطعی شد؛ اَعْنِي

الْجَاهِدِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ: و مقصود من از کافرانی که در این آیه آمده است، کسانی هستند که آنچه را خدا از فضل و احسان به ما اهل بیت عطا کرده است، انکار می کنند.

يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ: ای سلمان و ای ابذر! فَهَذَا مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ: معرفت من به نورانیت این است؛ چون [سلمان و ابذر] آمده بودند بپرسند معرفت به نورانیت چیست.

فَتَمَسَّكَ بِهَا رَاشِدًا: پس رشدیافته به همین متمسک باش! این را از دست نده و محکم به آن بچسب!  
فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا حَدَّ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ: چراکه هرآینه احدی از شیعیان ما به مرز و قلّه‌ی بینایی و بصیرت نمی‌رسد، مگر زمانی که من را به نورانیت بشناسد.

فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَا كَانَ مُسْتَبْصِرًا بِالْغَا كَامِلًا قَدْ خَاضَ بَحْرًا مِنَ الْعِلْمِ وَ ارْتَقَى دَرَجَةً مِنَ الْفَضْلِ وَ اطَّلَعَ عَلَى سِرِّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ مَكُونِ خَزَائِنِهِ: پس هنگامی که من را این‌گونه به نورانیت بشناسد، او مُسْتَبْصِرٌ و بَصِيرٌ و اهل بصیرت و بینش و شهود است؛ او رسیده‌ی به مقصد و منزل کمال است؛ او انسان کامل است؛ او کسی است که در دریایی از علم، غوطه‌ور شده است؛ او کسی است که به درجه‌ای از فضل و کمال، بالا رفته و ارتقا پیدا کرده است؛ او کسی است که بر سرّی از اسرار الهی مطلع و واقف شده است و بر خزائن مکنون و مخفی خدا دست پیدا کرده است. این است معرفت من امیرالمؤمنین به نورانیت.<sup>۳۰</sup>

۲۸. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۴۳.

۲۹. اقتباسی است از سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۱.

۳۰. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷۱ و یزدی حائری، علی، الزام‌النّاصب، ج ۱، صص ۳۶-۴۱.

عبارات حدیث شریف معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به نوراتیت را سریع خواندیم و شکسته بسته هم ترجمه کردیم. به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام این حدیث مدخل بسیار خوبی برای بحث اهل بیت علیهم السلام شد؛ که قصد داریم وارد آن شویم. همان طور که در کتاب *شراب طهور* یا کتاب *ره توشه‌ی دیدار* اشاره کرده‌ام، خیلی اشتباه است که شباهت ظاهری اولیاء خدا با خودمان را، زمینه‌ای قرار دهیم که خودمان و آنها را یکی بپنداریم.<sup>۳۱</sup> گفت:

کار نیکان را قیاس از خود مگیر / گر چه ماند در نوشتن شیر و شیر

هم شیر سماور را با «شین» و «ی» و «ر» می‌نویسند؛ هم شیر سلطان جنگل را. شباهت لفظ این دو سبب نشود که ما اینها را یکی تصور کنیم. گمان نکنیم اولیاء خدا مثل من و شما هستند. خدا می‌داند آنها چه عظمتی دارند که ما راه به حدس زدن عظمت آنها هم نداریم! و همه‌ی معرفت ما در این نقطه می‌تواند به اوج برسد که اعتراف کنیم نمی‌توانیم آنها را بشناسیم. مگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی! نشناخت تو را مگر من و خدا؛ و نشناخت خدا را مگر من و تو؛ و نشناخت مرا مگر خدا و تو؟<sup>۳۲</sup> آنجا راه بسته است. شباهت ظاهری، ما را به اشتباه نیندازد.

دیده‌ای خواهی که باشد شه‌شناس / تا شناسد شاه را در هر لباس

آنها لباس ما را پوشیدند و بین ما آمدند، تا ما بتوانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم و از آنها هدایت بیاموزیم؛ والا آنها را چه به این عالم پست خاکی؟! آنها اصلاً اهل آمدن به سیفلی نبودند: **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ**<sup>۳۳</sup> انسان را در بالاترین قوامها آفریدیم. **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ**<sup>۳۴</sup> سپس آنها را

۳۱. طیّ ب، ره توشه دیدار، صص ۳۱-۳۶.

۳۲. یا علی لا یعرف الله تعالی الا انا و انت و لا یعرفنی الا الله و انت و لا یعرفک الا الله و انا: مجلسی، محمدتقی، روضة المتّقین، ج ۱۳، ص ۲۷۳.

قال النبی: یا علی ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۸۴ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۶۷.

۳۳. سوره ی تین، آیه ۴.

۳۴. سوره ی تین، آیه ۵.

به أسفل سافلین پایین آوردیم. **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**.<sup>۳۵</sup> آن کسانی که **آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** هستند، اصلاً به سفلی نیامدند. آنها را مثل خودمان نپنداریم. تمام جهل بشر در همین است که صورت ظاهری را ملاک قضاوت قرار می‌دهد؛ والا مقامات اهل بیت علیهم‌السلام حتی با انبیاء و مرسلین، جز پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم قابل مقایسه نیست. فرمودند: **لا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ**.<sup>۳۶</sup>

من مروری روی روایات کرده‌ام و ان‌شاءالله وقتی وارد بحث اهل بیت علیهم‌السلام شویم، همان مرور را برایتان می‌گویم؛ چون اگر بخواهیم وارد بحث روایات شویم، شاید لازم باشد سال‌های سال روایت بخوانم. به لطف خدا اقیانوس روایاتی که در بحث مقامات اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد، خیلی عظیم است. من در آستانه‌ی بحث اهل بیت علیهم‌السلام کتاب *مصباح‌الهدی* از شما خواهش می‌کنم لااقل *کتاب‌الحجّة اصول کافی* را بخوانید. *بحارالانوار* خیلی مفصل‌تر است؛ اما متأسفانه به فارسی ترجمه نشده است؛ اما اصول کافی به فارسی ترجمه شده است. همان‌طور که قرآن نور است، سخن اهل بیت علیهم‌السلام هم نور است. **كَلَامُكُمْ نُورٌ**.<sup>۳۷</sup> روایت خواندن را در برنامه‌ی خود قرار دهیم. سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را بخوانیم، اینها نور است که وارد قلب ما می‌شود. متأسفانه ما کمی که فلسفه، کلام و عرفان می‌خوانیم، دون شأن‌مان می‌شود که کتاب‌های روایی بخوانیم و دل‌مان می‌خواهد کتاب‌های سنگین فلسفی و عرفانی بخوانیم؛ در حالی که اشتباه بسیار بزرگی است. از من بشنوید! کسی که هر روز مؤدّب پیش اهل بیت علیهم‌السلام زانو بزند و پای منبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنشیند و نهج‌البلاغه بخواند، به بلندترین قلّه‌های عرفان و معرفت راه پیدا خواهد کرد. اگر بگویند امیرالمؤمنین علیه‌السلام شب‌ها، در مسجد محلّه‌ی شما منبر می‌روند، نمی‌روید؟ برویم بنشینیم. چرا نمی‌نشینیم؟ چرا از این کانون پر فیض نور الهی بهره نمی‌بریم یا کم بهره می‌بریم؟ من خواهش‌م این است که لااقل *کتاب‌الحجّة اصول کافی* را که مختصرتر است بخوانید. در

---

۳۵. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۶.

۳۶. صدوق، *علل الشّرايع*، ج ۱، ص ۱۷۷ و مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲۲، ص ۴۰۶.

۳۷. صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۶۱۶ و مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۹۹، ص ۱۳۲.

بحار الانوار، روایات بحث ولایت و امامت، شاید چندین هزار صفحه باشد؛ اما در کتاب الحجه حدود صد صفحه است. به لطف خدا ترجمه‌ی فارسی هم شده است. بنشینید و روایات را یک دور بخوانید. ما شیعه‌هایی که می‌گوییم اهل ولایت هستیم، باید اطلاعاتمان یک‌مقدار بالا برود. وای بر ما! من گاهی اوقات دیده‌ام که استاد معارف اسلامی ما، در ابتدائیات مقامات ولایت می‌لنگد. می‌خواهی کمی راجع به مقامات اهل بیت علیهم‌السلام حرف بزنی، می‌گویی: نه آقا! غلوّ شد. غلوّ نکن! می‌خواهی مقداری شقاوت دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام را بگویی، می‌گویی: آقا نه! به این شکل هم دیگر نبوده است. بی‌انصافی به خرج نده! پناه می‌بریم به خدا! استاد معارف کشور اهل بیت! یکی دو تا هم نیست. علتش هم دور افتادن از روایات است. کسر شأنمان شده که برویم روایت بخوانیم. عزیزان، زیاد روایت بخوانید. اصلاً برنامه بگذارید برای روایت خواندن. یک دور بنشینید روایات اصول کافی را بخوانید. روایات توحید صدوق را بخوانید. درست است که ما به عمق این حرف‌ها راه پیدا نمی‌کنیم؛ اما لااقل همان سطح حرف‌ها را بشنویم و آشنا شویم. به‌رحال مقامات اهل بیت علیهم‌السلام مقاماتی است که حتی نمی‌توان انبیاء را، جز پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با آنها مقایسه کرد؛ و مشکل، همین ظاهرینی است. دیدند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو تا چشم دارد؛ دو تا دست دارد؛ دو تا پا دارد؛ ما هم که داریم؛ پس ما چه چیزمان کمتر از اوست؟ رفتند و جلوی ایشان قد عَلم کردند و او را مثل خود پنداشتند. نمی‌دانند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام لباس آنها را پوشیده است، تا بیاید و دست آنها را بگیرد و هدایت کند. مگر قرآن در بحث ایرادی که مخالفان انبیاء می‌گرفتند که چرا خدا مَلک نفرستاد، نفرمود اگر ما مَلک هم می‌فرستادیم، لباس بشری بر او می‌پوشانیم؟<sup>۳۸</sup> کمی تأمل کنیم که این آیه چه می‌گوید! پس بشریت یک لباس، بر تن اولیاء خداست. لباس، ما را به اشتباه نیندازد؛ مثل سلطانی که لباس فقرا را می‌پوشید و شب‌ها در شهر می‌گشت که ببیند چه خبر است، او را با فقرا اشتباه می‌گرفتند. این سلطان، سلطان عالم هستی است که لباس پوشیده و آمده بین شما نشسته است. همان‌طور که می‌دانید، داستان خلقت انسان با همین

---

۳۸. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹: **وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ.**

جرم و اشتباه عظیم شروع شد؛ انکار ولایت! می‌دانید؛ شیطان نه مُنکر وحدانیت خدا بود و نه مُنکر هدایت‌گری خدا؛ شیطان منکر ولایت بود و بس. اینکه در سجده بر آدم از امر خدا تمرّد کرد، برای همین بود. نور ولایت را در باطن آدم ﷺ ندید؛ جسم آدم را دید. گفت: **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**:<sup>۳۹</sup> خدایا مرا از آتش و آدم را از خاک آفریدی. آتش میل به بلندی دارد؛ زبانه می‌کشد و بالا می‌رود. خاک میل به پستی دارد، فرو می‌ریزد و پایین می‌آید. من شریف‌تر از او هستم. دستوری که تو می‌دهی و می‌گویی سجده کن، خلاف منطق و حکمت است. ببین تو را به خدا! از حرف‌های خدا ایراد عقلی می‌گیرد. نگاه پوزیتیویستی، حس‌گرا و نگاهی که فقط ظاهر را می‌بیند، این‌گونه است. می‌گوید: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**:<sup>۴۰</sup> من از آدم بهترم. معقول نیست که موجود بهتر به موجود پست‌تر سجده بیاورد. شیطان از آغاز خلقت، در برابر ولایت قد علم کرد و با همین نگاه ظاهر بین خود، آدم ﷺ را منحصر در بدن او دید و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**. در طول تاریخ بشر، همین مشکل تکرار شده است. انبیاء را دیدند؛ **وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ**:<sup>۴۱</sup> گفتند: این چگونه پیغمبری است؟ او هم مثل ما غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. این که نشد پیغمبر! یعنی ظاهر را می‌دیدند؛ باطن پیغمبر را درک نمی‌کردند. مشکل اینجا بود. لذا گمان نبریم که پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین و همسر و یازده فرزندشان ﷺ مثل ما هستند؛ منتها کمی باسوادتر و ... و معلوم نیست حضرت امیر ﷺ العیاذبالله یا امام صادق ﷺ خیلی از اطلاعاتی را که ما الآن با پیشرفت تکنولوژی و علم، بعد از چندین قرن به آنها رسیده‌ایم، بلد بوده باشند؛ چون آن موقع که این اختراعات نشده بود؛ پس حتماً اینها را نمی‌دانستند. پناه به خدا از فهم کوتاه و درک محدود بشر!

۳۹. سوره اعراف، آیه ۱۲ و سوره ص، آیه ۷۶.

۴۰. سوره اعراف، آیه ۱۲.

۴۱. سوره فرقان، آیه ۷.

به‌رحال، سیزدهم ماه رجب، میلاد مولود کعبه، امیرالمؤمنین علیه السلام، سیدالوصیین و خاتم‌الاولیاء، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام است. این میلاد را خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام همسر بزرگوارشان و خدمت یازده فرزند بزرگوارشان علیهم السلام خصوصاً حضرت بقیة‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه و همه‌ی دلدادگان و دلسپردگان آستان امیرالمؤمنین علیه السلام تهنیت عرض می‌کنم. این میلاد، بیست‌وسه سال قبل از هجرت، در سیزدهم ماه رجب رخ داد.

در هفته‌ای که در پیش داریم، چند مناسبت دیگر هم هست که فقط اشاره‌ای می‌کنم. در پانزدهم ماه رجب، دو روز بعد از میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام سه حادثه در تاریخ اسلام ثبت شده است. اولین حادثه از منظر تاریخی، در سال دوم هجرت است؛ تغییر قبله، از قدس به کعبه. تغییر قبله، در روز پانزدهم ماه رجب، در دومین سال پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه‌النّبی رخ داد. اینکه تغییر قبله چه زمینه‌هایی دارد، برگشتن قبله از بیت‌المقدس به سمت کعبه، چه نکته‌های عمیق عرفانی‌یی دارد، چه اسرار عرفانی‌یی در آن نهفته است، ان‌شاءالله اگر عمری بود و سال‌های بعد در این مناسبت خدمتتان بودم و توفیقی داشتم، شاید به این نکات و اسرار هم اشاراتی بکنم.

مناسبت دوم از نظر تاریخی، در روز پانزدهم رجب در سال شصت‌ودوم هجرت، رحلت زینب‌کبری علیها السلام، دخت بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام و خواهر بزرگ حسنین علیهم السلام، و پیام‌آور بزرگ کربلای حسینی است. شهادت و رحلت این بانوی بزرگوار را هم به محضر حضرت بقیة‌الله‌الاعظم ارواحنا فداه و شیعیان آن بزرگوار تسلیت عرض می‌کنم.

و سومین مناسبت، در سال صدوچهل‌وهشتم هجرت، یکی از دو تاریخ شهادت امام جعفر صادق علیه السلام، ششمین امام ما شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام است. تاریخ دیگر این حادثه، بیست‌وپنجم شوال است که معمولاً در بین ما، مشهورتر است. شهادت آن بزرگوار را هم خدمت امام زمان علیه السلام و همه‌ی دوستداران آن امام بزرگ تسلیت می‌گوییم. در هفته‌ای که پیش رو داریم، آنهایی که اهل اعتکاف هستند، خوشا به حالشان که موفق به مراسم اعتکاف می‌شوند! در سی‌دی‌یی که اخیراً راجع به مناسبت‌های ماه رجب تکثیر شده است، در مورد اعتکاف اشاراتی شده که شاید توجه به آنها خوب باشد. برای عزیزانی که به



اعتکاف موفق می‌شوند، آرزوی توفیق می‌کنم و امیدوارم همه را دعا کنند و در رأس دعاها هم، ظهور حضرت حجت ارواحنا فداه را که مشکل‌گشای همه‌ی مشکلات ظاهر و باطن عالم است، قرار دهند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ